

ایستگاه

• مجید رحمانی صانع
• تصویرگر: فرامرز کشتکار



پول و گریه . احمد عرجلو

پسرک کنار فیایان نشسته بود و زار و زار گریه می کرد. مرد مهربانی از کنارش رد می شد. جلو آمد. دستی به سرش کشید و گفت: «ای بابا! چی شده پسر جان! چرا گریه می کنی؟» پسرک برای لفظه ای دست از گریه برداشت. اشک هایش را پاک کرد و گفت: «من یک اسکناس ده هزار تومانی داشتم که گمش کردم.» و دوباره شروع به گریه کرد.



مرد مهربان گفت: «اینکه گریه نداره.» بعد دست در جیبش کرد و یک ده هزار تومانی نو درآورد و داد دست پسرک و گفت: «بفرما این هم یک اسکناس ده هزار تومانی دیگر گریه نکن.» پسرک تشکر کرد و اسکناس را تا کرد و گذاشت توی جیبش و بعد دوباره شروع به گریه کرد. مرد مهربان با تعجب نگاهش کرد و گفت: «ای بابا پولت را که گرفتی. دیگر برای چه گریه می کنی؟» پسرک همانطور که اشک هایش را با پشت دست پاک می کرد گفت: «اگر آن ده هزار تومنی را گم نکرده بودم الان بیست هزار تومن پول داشتم.»



دوقهرمان

مرد قوی هیکل و تنومنی که بدن ورزیده ای داشت و قهرمان مشت زنی (بوکس) بود، از باشگاه که برگشت، بساطش را گوشه ای انداخت و یک راست به غذاهوری (رستوران) نزدیک خانه شان رفت که غذای مفصلی بخورد. غذا را سفارش داد و منتظر نشست. فیلی گرسنه بود. غذا را که آوردند، یارش آمد که سر و صورتش را نشسته است. بلند شد که آبی به دست و صورتش بزند و برگردد. اما قبل از رفتن روی کاغذی نوشت: «کسی به غذای من دست نزن!» و زیر آن با فط درشتی نوشت: «قهرمان مشت زنی سنگین وزن» و کاغذ را کنار غذایش گذاشت و رفت. اما وقتی برگشت اثری از غذایش نبود. یک نفر کنار یار داشت او نوشته بود: «من گرسنه ام بودم» غذایت را بردم.» «قهرمان دوی سبک وزن»



بلاک . مریم اسلامی

شعرم چه عیب داشت؟
تشبیه و استعاره آن بی نظیر بود
از چشم های گو
از صبر یک شتر
از قدر با شکوه گوزنی که شاخ
داشت
تعریف کرده بود

اشکال آن چه بود که تا خواند
چت های قبیل را
از صفحه پاک کرد؟





• مصطفی مشایخی

مثل چه باشم؟

داشتم برای فودم زندگی می‌کردم که عمویم آمد و گفت: «سعی کن مثل یادگار باشی؛ زندگی‌اش به نفی بند است، اما اوچ می‌گیرد و نمی‌نشیند.»

آمدم تمرین کنم که مثل یادگار باشم، بایناق پدرم رسید و گفت: «مثل مورچه باش، باری پنجاه برابر ورزش بر می‌دارد و پنجاه بار از دیوار بالا می‌رود و می‌افتد تا به مقصد برسد.»

رفتم در حال و هوای مورچه‌بودن و از پانفتادن که داشتم آمد و توصیه کرد: «مثل کش شلوار نباش و زود از جا در نرو.»

در قط کش شلوار بودم که فاطمه گفت: «سعی کن مثل بینی با نصیحت چنانچه و گفت: «سعی کن مثل بینی با مرام باشی؛ بار عینکت را تحمل می‌کند تا تو بعتد بینی.»

رفتم که بعد از این مرام بینی را داشته باشم، اما عمه‌ام نگذاشت و گفت: «هیچ وقت آویزان کسی نشو. سعی کن مثل چوب لباسی باشی.»

داشتم به چوب لباسی بودن فکر می‌کردم که دایی جواد آمد و گفت: «مثل فخر باش، نگذار زندگی فمت کند.»

بعد از او آشنایی سفارش کرد مثل مدراد باشم و از فودم اثری به جا بگذارم. فویشاوندی نصیحتم کرد که مثل کلاغ یک رنگ باشم و دیگری گفت: «کرم باش؛ نه به فاطر کرم‌بودنش بلکه به فاطر قاقی بودنش.»

یکی هم آمد و گفت: «گاو باش، زیرا همه گفتن من، او گفت ما.»

فلاصه الان هیران مانده‌ام که چه باشم و چه نباشم.

• سعیده موسوی زاده

کنجکاو

من فضول نیستم
کنجکاویم طبق عادت است
با علاقه و محبت است
عاشق جواب این سؤال‌های ساره‌ام:
کی کباست؟
یا چه می‌فورد؟ چه می‌فرد؟

از سؤال‌های من پرا فرار می‌کنید؟
قد و وزن و ستان، برای من همیشه جالب است
این مگر فضولی و دخالیت است؟
نه نه!
آفر، رفاقت است



آنور آبی‌ها

موناکو دومین کشور کوچک جهان بعد از «واتیکان» است که فقط به قدری کوچک است که شما می‌توانید با نیم ساعت قدم زدن از مرزهای شرقی این کشور به مرزهای غربی‌اش برسید! البته یک ضرب‌المثل موناکویی هست که می‌گوید: کشور نین چیه ریزه، فوشگل تر از ونیزه!

با توجه به کوچک بودن این کشور، یکی از مشکلات پشه‌ها در آن فوتبال بازی کردن است. چون اگر کسی به توپ ضربه‌مکمی بزند، ممکن است توپ از مرز بگذرد و بیفتد در کشور همسایه! همین چند وقت پیش که توپ پشه‌های موناکو افتاد توی خاک فرانسه، رئیس‌جمهور فرانسه با عمبانیت رفت کنار مرز موناکو و فریاد زد: «آکه دفعه دیگه توپتون بیفته اینور پاره‌ش می‌کنم!»



هند کشوری است درندشت و شلوغ و پلوغ که با داشتن حدود یک



میلیارد و سیصد میلیون نفر جمعیت، دومین کشور پرجمعیت جهان بعد از چین است و در جنوب قاره آسیا قرار دارد. جالب است بدانید که گاوها در هند از احترام ویژه‌ای برخوردارند تا جایی که در ایالت بنگال غربی برای گاوها کارت شناسایی هم صادر می‌کنند تا هویت گاو برای همه مشخص باشد! ضمناً در تمام فیلیپین‌ها و بزرگراه‌های این کشور حق تقدم با گاوهاست و اگر گاو یکهو تصمیم بگیرد وسط بزرگراه روی زمین بنشیند و ترافیک درست و هسابی ایجاد کند، هیچ‌کس حق ندارد به این بزرگوار بگوید بالای چشمت ابروست. مردم باید آن‌قدر منتظر بمانند که خود گاو تصمیم بگیرد برفیزد و برود دنبال کارش!

یک نکته جالب دیگر در هند این است که پشت اکثر کامیون‌ها و وانت‌بارها نوشته است: «لطفاً بوق بزنید!» حالا شما فکر کنید در کنار آن همه شلوغی و ترافیک و سروصدا و گاوهای بی‌ملاحظه‌ای که راه‌بندان درست می‌کنند، یک عده از رانندگان هم مُردا دستشان روی بوق باشد! به قول یک شاعر بوق‌دوست هندی:

برو بوق می‌زن ملگو پیست بوق
که سرمایه زندگانی ست بوق!





اهل لاف

• مصطفیٰ مشایخی

هم کلاس هم‌بیا می لافدر

اهل لاف است بلا، می لافدر

مثل خود شیفته‌ها رو به خودش

بلوی آینه‌ها می لافدر

در کلاسی که مجازیست بطور

ده قرم مانده به ما می لافدر!

اگر از دور و برش در برویم

می‌دود سمت شما می لافدر

عصر در کوچه به هر کس برسد

یک نفس پرت و پلا می لافدر

ماسک بر چانه‌اش اما خود او

دائماً از کرونا می لافدر

چون که بی‌آب باشد کافیست

ضمن بلعیدن ده بسته پفک

یا پس از صرف غذا می لافدر

من اگر پاسخ او را ندهم

با سپنتا و فیا می لافدر

هر که یک مشغله دارد او هم

تا نفس هست و هوا می لافدر

یونان کشوری است در جنوب شرقی اروپا که در سواحل دریای مدیترانه و دریای اژه واقع شده و محل پیوند سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا است. جالب است بدانید که حدود ۲۴۰۰ سال پیش، یعنی آن زمان که قبلی از انسان‌ها روی این کرهٔ فاکلی هنوز داشتند روی دیوار غارشان بازغال نقاشی‌های کوچ و کوله می کشیدند و فریق بین توپ و طالبی را نمی‌دانستند، اولین دانشگاه دنیا توسط افلاطون در «آتن» پایتخت یونان پایه‌گذاری شد! البته افلاطون از آن استادهایی نبود که الکی به دانشجوهایش نمره بدهد تا بایی که برای شاگرد معروفش ارسطو هم که بعدها از بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان شد، بسیار سفتگیری می‌کرد و آن جوان جوانی نام را هر ترام سر نیم نمره مردود می‌کرد!

تازگی‌ها یک استاد دانشگاه در یونان که شاعر هم هست و از وضع درس خواندن دانشجوهایش نیز حساسی شاکلی است گفته که:

آیا تبیل‌های کم سعی و تلاش دست افلاطون می‌افتادید کاش!





بارون می آد جَر جَر

• مهدی فرج‌اللهی

در درس علوم دربارهٔ تشکیل باران خواندیم که فورشید موکلول‌های آب را تخلخلک می‌دهد و آن‌ها هم در اثر شدت فنده سر به آسمان می‌گذارند. موکلول‌ها در آن بالا در اثر سرما سعی می‌کنند به هم بچسبند تا گرم بمانند و به ابر تبدیل می‌شوند. اگر سرما و سایر شرایط خوب پیش برود، موکلول‌ها دست در دست هم نهند به مهر و تبدیل به باران می‌شوند. مدتی است که این موکلول‌های بازیگوش ظاهراً سرشان جای دیگری گرم است و اینها کمتر باران می‌آید و ما دیگر نمی‌توانیم آب را با خیال راحت هدر دهیم. در نتیجه تنها یک راه پیش رو داریم تا با درست مصرف کردن از بناب دریاچه و دریا و اقیانوس و ابر و بشار و موکلول آب دلجویی کنیم تا باران سر راهش باز هم به ما سری بزند. برای همین لطفاً در مصرف آب به روش‌های زیر صرفه‌جویی کنیم:

فودرو را با یک سطل آب هم می‌توان شست. هتماً این موضوع را به بزرگ‌ترها تذکر دهیم و اگر دیدیم باز هم کار فودشان را می‌کنند، با نهایت ادب و احترام شیر آب را ببندیم و فرار کنیم و آن‌قدر به این کار بستن و فرار کردن ادامه دهیم تا فسته و متقاعد شوند که یک سطل آب هم جواب‌گوست.

هنگام تمیز کردن حیاط و کوفه و پیاده‌رو از شلنگ آب به‌عنوان چارو استفاده نکنیم، مگر اینکه بتوانیم از چارو هم به‌عنوان شلنگ استفاده کنیم. اگر حمام روی کیفیت صدا تأثیری داشت، باید موقع شنیدن صدای سالار عقیلی و محمد اصفهانی، صدای شرشر آب و حمام می‌آمد. پس اگر فکر می‌کنیم صدای فوبی داریم، شیر آب را ببندیم و اگر صدای فوبی نداریم هر دو را ببندیم. اگر به همسایه‌ها هم نمی‌کنیم به فودمان هم کنیم.

شما چه روش‌های دیگری را برای صرفه‌جویی در مصرف آب می‌شناسید؟

